

تنها مسیر برای زندگی بهتر ۲۲

پناهیان: برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید «دستوری» باشد، چون زندگی بهتر با انانیت نمی‌شود/ تفاوت نسخه لیبرالی و اسلامی برای کنترل انسان/ نسخه لیبرالی با تحقیر کنترل می‌کند، و نسخه اسلامی با تکریم + صوت

... چرا این برنامه باید دستوری باشد نه پیشنهادی؟ چون این برنامه قرار است انسان را به «زندگی بهتر» برساند ولی این زندگی بهتر، با حفظ انانیت امکان ندارد. لذا یکی از شاخصه‌های بسیار مهم یک برنامه خوب برای زندگی بهتر این است که شما بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری و الا این من طغیان‌گر، مدام علیه تو و علیه جامعه تو ویروس تولید می‌کند و ضربه می‌زند. و برای اینکه بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری «دستور» لازم است.

حجت الاسلام علیرضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «تنها مسیر - راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق (ع) میدان فلسطین به موضوع «تنها مسیر برای زندگی بهتر» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از بیست و دومین جلسه این سخنرانی را می‌خوانید:

نباید فشار دینداری را بیش از حد بر دوش ایمان و اعتماد به خدا و پیغمبر (ص) قرار دهیم

- ما برای یک زندگی بهتر طبیعتاً نیاز به برنامه داریم تا این برنامه ما را به اهدافمان برساند. انسان در همه ابعاد حیات خودش نیاز به برنامه دارد و حتی در قطعات کوچک‌تر زندگی هم بدون برنامه نمی‌شود پیش رفت. حتی برای تفریح، برای تغذیه و سطحی‌ترین نیازهای حیاتی خود، نیاز به برنامه دارد. اما قبل از اینکه درباره برنامه‌ای که دین به ما می‌دهد، صحبت کنیم، بهتر است قبلاً درباره اینکه «یک برنامه خوب چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟» داوری کنیم. یعنی فعلاً بدون در نظر گرفتن دین، می‌خواهیم ببینیم برای زندگی بهتری چه برنامه‌ای خوب است داشته باشیم؟ و این برنامه چه مختصاتی باید داشته باشد؟
- موضوعی که معمولاً خیلی مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که بسیاری از اوقات، ما فشار دینداری را بر دوش ایمان و اعتماد به خدا و پیغمبر قرار می‌دهیم! مثلاً می‌گوییم: «ما به پیغمبر اکرم (ص) اعتماد داریم و لذا هرچه ایشان گفت اجرا می‌کنیم. ما به خدا اعتماد و ایمان داریم و هرچه خدا دستور بدهد، اجرا می‌کنیم» البته خوب است که انسان این قدر به خدا و پیغمبر اکرم (ص) ایمان داشته باشد که هر برنامه و دستوری که ایشان دادند، بپذیرد و اجرا کند، اما اولاً این قدر ایمان و اعتقاد معمولاً پیدا نمی‌شود، و آدم غیر از این ایمان و اعتقاد، بهتر است به دلایل دیگری هم خودش را به برنامه خدا و پیغمبر تسلیم کند. ثانیاً اگر کسی هم با تکیه بر ایمان، این برنامه را بپذیرد و اجرا کند، وقتی کار برایش سخت می‌شود، شروع می‌کند به نق زدن، از زیر دستور در رفتن یا تشکیک کردن درباره دستور و برنامه. در این میان هم اگر کسی او را تمسخر کرد که «این چه برنامه‌ای است که برای خودت داری؟!» دل آدم ضعیف خالی می‌شود و برای هر نوع مواجهه‌ای در مقابل بی‌ایمان‌ها، بی‌اسلحه می‌شود. در حالی که اگر شما سر اصول یک برنامه خوب به توافق رسیده باشید و به یک نتیجه روشن رسیده باشید، در مواجهه با این مشکلات، بهتر می‌توانید برخورد کنید.

گاهی یک برنامه خوب، حقانیت برنامه‌دهنده را اثبات می‌کند/ بعضی‌ها با دیدن یک دستور دین، مسلمان شده‌اند

- جدای از اینکه محل صدور برنامه دین، خدا و پیغمبر است، خود برنامه دین هم یک اصول و ضوابطی دارد و کاملاً قابل دفاع است. گاهی اوقات یک برنامه خوب، حقانیت برنامه‌دهنده را اثبات می‌کند. کمالینکه بعضی‌ها هستند که با یکی دوتا دستور دین، مسلمان شده‌اند. مثلاً یک دانشمندی به‌خاطر دستور اسلام درباره «ذبح شرعی حیوانات» مسلمان شده است، چون در آزمایشگاه به این نتیجه رسیده است که مثلاً گوسفندانی که ذبح اسلامی دارند، خون بدن‌شان به مقدار خیلی زیادی به سرعت خارج می‌شود و باقی نمی‌ماند لذا یک‌سری از آثار زیان‌بار را برای جسم انسان نخواهد داشت. اما گوشت‌های دیگری که به شیوه‌های دیگری در کشتارگاه کشته می‌شوند، اثر منفی دارد و بیماری‌هایی را تولید می‌کند. یعنی آن دانشمند، یک برنامه کوچک، یا یک دستور دین را دیده، و از روی همان، به حقانیت پیام‌آور و منشأ صدور این دستور ایمان آورده است.
- ما فعلاً می‌خواهیم بدون در نظر گرفتن دین و ایمان‌مان، ببینیم که برنامه یک زندگی خوب چه مختصات باید داشته باشد؟ در جلسه قبل برخی از این مختصات را با هم مرور کردیم. مثلاً یکی از ویژگی‌های برنامه خوب این بود که بتواند مطابق طبیعت انسان باشد. همچنین باید با کشش‌های روحی بلند انسان سازگاری داشته باشد. اخیراً روان‌شناس‌ها دارند یکی یکی به این کشش‌های روحی بلند انسان می‌رسند. مثلاً اینکه می‌گویند: یکی از غرائز اصلی انسان «پرستش» است و انسان باید یک کسی را پرستد و این پرستش، به انسان آرامش می‌دهد؛ حتی اگر خدایی هم وجود نداشته باشد. یعنی در علوم تجربی هم دارند به این مسأله پی می‌برند.

چرا برنامه زندگی بهر باید دستوری باشد؟/ چون زندگی بهتر با حفظ انانیت ممکن نیست

- همان‌طور که قبلاً گفتیم، یکی از ویژگی‌های بسیار مهم برنامه خوب این است که «این برنامه باید به ما دستور داده شود» یعنی باید به صورت دستوری باشد نه به صورت پیشنهادی. اما چرا این برنامه باید دستوری باشد؟ چون این برنامه قرار است انسان را به «زندگی بهتر» برساند ولی این زندگی بهتر، با حفظ انانیت و منیت انسان امکان ندارد. یکی از شرایط بسیار مهم زندگی بهتر و یکی از شاخصه‌های بسیار مهم یک برنامه خوب باید این باشد که شما بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری و الا این من طغیانگر، مدام علیه تو و علیه جامعه تو ویروس تولید می‌کند و ضربه می‌زند. و برای اینکه بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری «دستور» لازم است.
- چرا برنامه باید دستوری باشد؟ چون قبلاً گفتیم که یک برنامه خوب باید با فطرت انسان متناسب باشد و انسان هم یک موجود بسیار پیچیده، بی‌نهایت‌طلب و طغیان‌گر است. این طغیان‌گری باید کنترل شود؛ منتها به شیوه درست نه به شیوه غلط. در دنیا برای کنترل آدم‌ها، تلاش‌های زیادی شده است، و خیلی تلاش کرده‌اند «انسان‌های دست‌ساز» درست کنند! غالباً سیستم آموزش پرورش در دنیا این‌گونه است که انسان‌ها را به «شهروندان رام، تحت کنترل و دستورپذیر» تبدیل کند؛ البته نه دستورپذیر از خدا و اولیائش، بلکه دستورپذیر از طواغیت و اولیائش.

طواغیت دوست دارند آدم‌های بره‌وار و ظلم‌پذیر تربیت کنند/ بشر غربی این قدر کنترل شده است که ظلم فاحش را می‌بیند ولی جرأت اعتراض ندارد

• آرزوی طواغیت این است که با یک سیستم‌های آموزش پرورشی، همه را تحت کنترل خودشان در آورند، ولی دین ما نمی‌خواهد انسان‌ها را این‌گونه تربیت کند. خداوند می‌خواهد انسان از سر عقل و رشد و مروت و عاطفه بلند خودش، طغیان‌گری خود را کنترل کند. ولی بی‌دینی، آدم بی‌عرضه و ضعیف تربیت می‌کند. غالباً آن بخش‌هایی از فیلم‌های غربی که مثلاً خوب است و تلویزیون ما هم پخش می‌کند، و غالب فیلم‌های اخلاقی دینی سکولار، می‌خواهند «انسان‌های بره‌وار» تربیت کنند، انسان‌هایی که مثل بره‌های رام در زیر دست گرگ‌ها و طواغیت عالم قرار بگیرند.

• بعضی وقت‌ها در تلویزیون ما تظاهرات‌هایی از غربی‌ها نشان می‌دهند، اما مگر این‌ها چند درصد مردم آن جوامع هستند؟ می‌دانید نود درصد کسانی که در غرب زندگی می‌کنند و ظلم‌ها و جنایت‌های حاکمان خود را می‌بینند، حاضر نیستند تظاهرات کنند؟ بشر غربی این قدر کنترل شده است که ظلم فاحش را می‌بیند ولی جرأت اعتراض ندارد. دارند می‌بینند که با پول مالیات-و به تعبیر ما با پول بیت‌المال- آنها چه جنایت‌هایی دارند انجام می‌دهند، ولی می‌ترسند در مقابل این وضعیت اعتراض کنند و فریاد بزنند. من به همه آدم‌های خوب در اروپا و آمریکا عرض می‌کنم «تعداد تظاهرات شما علیه ظلم خیلی کم است، خیلی باعث شرمندگی است، با شما چه کار کرده‌اند که این‌طوری شده‌اید؟!»

• وقتی یک ملتی را ضعیف و ذلیل بار آورده باشند، این‌طوری می‌شود که در غرب می‌بینید؛ و الا کسی که ذلیل نباشد نمی‌تواند ظلم را تحمل کند. آن وقت ملتی که ضعیف و زبون بار آمده باشد و به خاطر ترس از پلیس، قانون را رعایت کند، قانون‌پذیری او هم ارزش ندارد. آیا آنها واقعاً عشق رعایت قانون دارند و از این رعایت قانون، لذت می‌برند؟! رعایت قانون که نباید در اثر ضعف باشد. ما نباید انسان را ضعیف کنیم، و شخصیتش را حقیر کنیم و شخصیت او را از اساس، ضعیف بار بیاوریم که هر کسی او را تهدید کرد، از روی ترس و ضعف، بپذیرد و تسلیم شود.

اسلام اجازه نمی‌دهد حتی با فشار روانی، انسان‌ها را وادار به خوب شدن کنیم

• آیا درست است که وجود و شخصیت یک انسان را تحقیر کنیم و به این قیمت انسان را قانون‌مدار بار بیاوریم؟! کسی که بداند «اگر قانون را رعایت نکند، نابودش می‌کنند» یک ترس سهمگینی در وجودش هست که وقتی ظلم و جنایت را می‌بیند، از روی ترس و ضعف، صدایش در نمی‌آید و ظلم را می‌پذیرد.

• بنده در جمعی از ضدانقلاب‌ها در یک دانشگاه غربی از فلسفه اینکه غیبت حرام است صحبت کردم و گفتم: چرا غیبت در اسلام از چهل گناه کبیره بالاتر است؟ چرا غیبت از زنا بدتر است؟ شما فکر کردید که فقط مسائل ناموسوی و جنسی برای دین مهم است؟! چرا غیبت نکردن این قدر مهم است؟ چون اگر غیبت رواج پیدا کند، شما با استرس و فشار آبروریزی می‌خواهید مردم را کنترل کنید تا مردم گناه نکنند، و این کار از نظر اسلام مردود است! اسلام اجازه نمی‌دهد که با فشار روانی، انسان‌ها را وادار کنیم که آدم‌های خوبی بشوند! واقعاً دین ما در احترامی که از نظر روانی به شخصیت آدم‌ها می‌گذارد، نظیر ندارد.

تفاوت نسخه لیبرالی و اسلامی برای کنترل انسان‌های طغیان‌گر / نسخه لیبرالی با تحقیر کنترل می‌کند، و نسخه اسلامی با تکریم

- انسان موجود طغیان‌گری است! ولی مهم این است که شما این طغیان را چگونه می‌خواهید کنترل کنید؟ نسخه غربی و لیبرالی برای کنترل انسان طغیان‌گر، این است که شخصیت آدم‌ها را پوسیده و ضعیف می‌کند تا قابل کنترل شوند؛ نمونه‌اش هم وحشی‌گری پلیس آمریکا و بسیاری از کشورهای غربی است که باعث می‌شود مردم به شدت از پلیس بترسند.
- بعد از جلسه‌ای که در دانشگاه تورنتو کانادا در جمع برخی ضدانقلاب‌های محترم داشتم - و درباره این مسائل صحبت می‌کردم - یکی از آنها آمد و در گوش من گفت: «من حرف تو را قبول دارم. اگر پنج درصد ترسی که من در کانادا از پلیس دارم، در ایران از خدا می‌ترسم، کارم به اینجا نمی‌کشید!»
- غربی‌ها برای کنترل آدم‌ها، شخصیت آنها را ضعیف بار می‌آورند و بعد هم با ترس از پلیس، آنها را کنترل می‌کنند، ولی پیشنهاد دین خیلی بهتر است. دین ما می‌گوید انسان با خوف خدا، من طغیان‌گر خودش را کنترل کند. خوف خدا، نسخه بسیار بزرگوارانه و کریمانه‌ای است، چون خدا زود نمی‌زند! مثلاً کسی که نماز نخواند سرطان نمی‌گیرد، حتی ممکن است چاق هم بشود! کسی که نماز نخواند، بلافاصله ورشکست نمی‌شود، حتی ممکن است پول دارتر هم بشود! از این خدایی بترس که زود نمی‌زند، بلکه به تو فرصت می‌دهد تا خودت بفهمی. حتی خدا به تو اجازه تظاهر و ریا هم می‌دهد و آبروی تو را نمی‌برد و می‌گوید: «می‌خواهم خودت بفهمی و عقلت به کار بیفتد و آینده‌ات را ببینی! نمی‌خواهم با فشار روانی، تو را درست کنم.» ببینید این روش، چقدر قشنگ و عالی است. دین ما از این جهت، فوق‌العاده زیبایی دارد.
- برنامه باید دستوری باشد، تا جلوی طغیان انسان را بگیرد. منتها در غرب به روش‌های غلط جلوی طغیان انسان گرفته می‌شود؛ آنها با ضعیف و ذلیل کردن انسان‌ها، آنها را کنترل می‌کنند. ولی دین می‌خواهد طغیان‌گری انسان باقی بماند و این طغیان‌گری با یک برنامه‌ای که «دستور خداست» کنترل شود؛ نه اینکه به طور کلی از بین برود. زیرا طغیان‌گری همیشه بد نیست.
- دین می‌گوید طغیان‌گری انسان باید با برنامه‌ای که خدا دستور داده، کنترل شود و این هم باید تبدیل به یک عهد اجتماعی شود و این عهد باید پایه کنترل جامعه شود. تقوا باید پایه کنترل اجتماعی شود و نه حتی قانون و قوه قضائیه. قانون و قوه قضائیه بدون تقوا، آن اثر و کارآمدی را ندارد. تقوا محکم‌تر از قوه قضائیه کار می‌کند. اگر تقوا را در جامعه افزایش ندهیم، قوه قضائیه هرچقدر هم که خوب کار کند، زیاد نمی‌تواند مؤثر باشد. البته نقش قوه قضائیه را نباید نفی کرد، ولی هیچ‌وقت نقشش به تقوا نمی‌رسد!
- تقوا آنجایی است که برنامه دین را تبدیل به دستور می‌کند؛ البته با ساز و کارهای مخصوص خودش، با تشویق‌ها و تنبیه‌های مخصوص خودش. با تخویف‌ها و ترساندن‌های مخصوص خودش.

متأسفانه برخی مدارس «برده باسواد» تحویل شما می‌دهند!

- گاهی اوقات در مدارس جمهوری اسلامی هم، سعی می‌کنند بچه‌ها را «بچه‌مثبت» بار بیاورند! منظور ما از بچه مثبت یعنی کسی که رفتار درستی دارد، اما این رفتار درستش ریشه درستی ندارد. مثلاً اینکه شما با تحقیر کردن یا ضربه زدن به بخشی از شخصیتش، او را درس‌خوان، منظم و مرتب، بار بیاورید. ما نمی‌خواهیم بچه را به هر قیمتی، مثبت بار بیاوریم!

• برخی پدر مادرها فرزندشان را به مدرسه می‌برند و می‌گویند: «یک کاری کنید که او نفر اول کنکور بشود»؛ اگرچه بعضی از وجوه شخصیتی‌اش نابود بشود؟! واقعاً شما حاضر هستید به هر قیمتی او درس خوان شود؟! متأسفانه در بعضی از مدرسه‌ها این اتفاق دارد می‌افتد؛ یعنی استعداد ذهنی بچه را پرورش می‌دهند ولی انسانیت او را نابود می‌کنند و آن روح عصیان‌گر و بی‌نهایت‌طلبش را از بین می‌برند و یک «برده با سواد» تحویل شما می‌دهند. در واقع اینها دارند یک کسی را تربیت می‌کنند که حاضر است علمش را حتی در خدمت صیہونیست‌های جنایتکار هم قرار دهد و به جنایت‌های آنها اعتراض نکند. یعنی فقط کار خودش را انجام دهد و کاری نداشته باشد به اینکه چه جنایتکارانی دارند از علم و دانش او بهره می‌برند!

• برنامه باید دستوری باشد؛ چون انسان طغیان‌گر است. منتها جلوی طغیان انسان را چطور باید گرفت؟ عقل می‌گوید با دستور خدا، باید جلوی این انسان طغیان‌گر گرفته شود، لذا پای دین وسط می‌آید. و اگر بخواهید از روش غربی‌ها استفاده کنید، روش آنها یعنی تحقیر و توهیم به انسانیت افراد، یعنی ضعیف کردن انسان‌ها برای اینکه یک‌وقت طغیان نکنند، تا آنهایی که انسان‌ها را غارت می‌کنند و می‌برند و می‌خورند، راحت ببرند و بخورند و چپاول کنند!

گاهی خدا زمینه معصیت را فراهم می‌کند تا ببیند که ما چگونه برخورد می‌کنیم؟/ماجرای صدای عجیب گوساله سامری

• برنامه باید دستوری باشد و دستورش را هم باید خدا بدهد؛ البته خداوند این قدر قشنگ دستور می‌دهد و این قدر زیبا طراحی می‌کند که بندگان فرصت و اجازه عصیان هم داشته باشند. در روایت هست که حضرت موسی بن عمران(ع) به درگاه خدا عرضه داشت: خدایا! این سامری یک هنری داشت که توانست یک گوساله‌ای بسازد، ولی این صدای گوساله از کجا آمد؟(چون نحوه ایجاد صدای گوساله سامری خیلی عجیب بود و به نظر نمی‌رسید که چنین کار عجیبی از سامری بریاید) خداوند به موسی(ع) فرمود: یا موسی! این چیزی که به تو می‌گویم به کسی نگو؛ این فتنه خودم بود و می‌خواستم مردم را به این وسیله امتحان کنم.(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ فِيمَا نَجَّى اللَّهُ بِهِ مُوسَى عَ أَنْ قَالَ: يَا رَبِّ هَذَا السَّامِرِيُّ صَنَعَ الْعِجْلَ، الْخَوَارُ مِنْ صَنَعِهِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ: «أَنْ تِلْكَ فِتْنَتِي، فَلَا تُفْصِحَنَّ عَنْهَا»؛ محاسن/۱/۲۸۴ - تفسیر العیاشی/۲/۲۹)

• گاهی اوقات خدا زمینه معصیت را فراهم می‌کند تا ببیند که ما چگونه برخورد می‌کنیم؟ به آن بچه‌های خوبی که این ماه مبارک رمضان را به خوبی پشت سر گذاشته‌اند عرض می‌کنم که مراقب باشند! بعد از یک ماه رمضان خوب، چند تا زمینه گناه خوب برای شان فراهم می‌شود؛ لذا مواظب باشند دست نزنند تا از بهشت اخراج نشوند. کار خدا این طوری است! نگوئید: «خدا می‌خواهد من گناه کنم!» نه! اتفاقاً می‌خواهد تو خودت را نشان دهی و رشد کنی؛ منتها خدا مثل پلیس آمریکا عمل نمی‌کند! یعنی خدا طوری با ما برخورد نمی‌کند که فرصت خطا و گناه را به ما ندهد.

برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید با مدیریت ولی خدا اجرا شود/ولی خدا، ضامن اجرای برنامه و عامل عینی کنترل‌کننده طغیان

• ویژگی دیگر برنامه چیست؟ ویژگی دیگر برنامه - علاوه بر اینکه باید با دستور خدا باشد - این است که باید با مدیریت ولی خدا اجرا شود. البته طرح این موضوع نیاز به مقدمه دارد و در اینجا فرصت و مجال ارائه این مقدمه را نداریم. فقط همین قدر می‌گوییم که

نمی‌شود ما از خدا دستور بگیریم و برویم اجرا کنیم؛ پس ضمانت این دستور چیست؟ خدا که خودش در حیات اجتماعی ما حضور عینی ندارد، پس ضمانت اجرای این دستور و برنامه خداوند چه می‌شود؟ پاسخ این است که «ضمانت اجرای این برنامه، ولی خداست»

- اگر شما به این نتیجه رسیدید که برنامه باید دستوری باشد تا جلوی طغیان انسان را بگیرد، باید عامل عینی کنترل‌کننده طغیان را هم نشان بدهید. این عامل در واقع همان «امام جامعه» است؛ یعنی ما به او می‌گوییم «امام»، حالا ممکن است شما بگویید: «لیدر» یا هر اسم دیگری برای آن انتخاب کنید. سر اسم دعوا نداریم. و اگر ما از کلمه «ولی خدا» استفاده می‌کنیم برای این است که عام باشد.

ولی خدا چگونه ضامن اجرای دستور خداست؟/ چهار دلیل

- ولی خدا چگونه ضامن اجرای دستور خداست؟ دلیل اول اینکه، چون او ولی خداست، همه به او احترام می‌گذارند و لذا برای او قدرت ایجاد می‌شود؛ قدرتی که برآمده از قداست اوست و این یک قدرت ناب و طیب و طاهر و پاک است. بله، اگر کسی ولی خدا نباشد و آنجا را غصب کرده باشد، از قدرت و قداست سوءاستفاده می‌کند. اما کسی که ولی خدا باشد-منتخب باشد؛ مستقیم یا غیر مستقیم- او هرچه قداست و قدرت پیدا می‌کند، پاک‌تر می‌شود، مراقب‌تر و محتاط‌تر می‌شود. لذا این قدرت وقتی تمرکز پیدا کرد، ضمانت اجرای برنامه و دستور خدا خواهد شد.
- دلیل دوم برای اینکه ولی خدا می‌تواند ضمانت اجرای دستور خدا باشد این است که چون ولی خدا پاک است، دوست‌داشتنی و محبوب می‌شود و لذا همه از سر محبت به هم می‌گویند: «دلت می‌آید حرف این آقا را گوش نکنی؟!» یعنی از سر محبت، حرف او را گوش می‌کنند و این خیلی بهتر است از اینکه ولی خدا بخواهد قوه قهریه خودش را اعمال کند! جامعه بشری با قدرت مطلقه ولی خدایی که «محبوب است» اداره می‌شود و کار به قوه قهریه نمی‌کشد، همین محبوبیت ولی خدا، کارها را پیش می‌برد. یعنی همین محبوبیت ولی خدا در بین مردم، ضمانت برای اجرای دستورات خدا خواهد بود.
- دلیل سوم برای اینکه ولی خدا ضامن اجرای دستورات خداست، این است که خود ولی خدا بیشتر از همه مردم، دستورات خدا را گوش کرده و اطاعت کرده، و از این بابت الگو خواهد بود. و این هم یک عامل بسیار مؤثر است. به عبارت دیگر، عامل دیگر این ضمانت «ابوتراب بودن مسئولین جامعه» است. مثلاً اگر مسئولین ما در مورد ازدواج فرزندان خود، به موقع اقدام کنند(ازدواج فرزندان دیر نشود) و همچنین مراسم ازدواج ساده برگزار شود، و بساط و محل زندگی فرزندان هم ساده باشد، و مردم هم این را بفهمند و باخبر شوند، اثرش بیشتر از صد تا فیلم است که برای فرهنگ‌سازی در این زمینه ساخته شود. هرچند ممکن است که اگر مردم مطلع شوند، حرف‌هایی هم در بیاید و مثلاً بگویند: «اینها دارند تظاهر می‌کنند، ریا می‌کنند و...» ولی بالاخره تأثیر دارد و الگو خواهند شد.
- دلیل چهارم این است که ولی خدا، دستورات خدا را خوب می‌فهمد؛ و در هر مسأله‌ای می‌تواند دقیقاً بگوید: «خداوند که این را فرموده است، منظورش این بوده نه آن چیزی که شما برداشت کرده‌اید!» چون دستورات خدا پیچیدگی خاص خودش را دارد. ولی خدا، فقیه(عالم دین) است و دین را دقیقاً می‌فهمد. هر کسی نباید از دستور خدا یک برداشتی پیدا کند و برداشت خودش را ملاک قرار دهد.

انسان با پذیرش برتری ولیّ خدا، به اوج پاکی و رهایی از آلودگی انانیت می‌رسد

- ما از حیث زندگی اجتماعی، چهار دلیل آوردیم برای اینکه ولیّ خدا باید کنترل‌کنندهٔ دستور و ضامن اجرای برنامه باشد. اما از حیث زندگی فردی چه عاملی کنترل‌کننده است؟ مثلاً اگر یک انسانی باشد که در یک جزیره‌ای-تنها- زندگی می‌کند و یک برنامه خوب می‌خواهد تا رشد کند. شما این رشد را چطور معنا می‌کنید؟ ما می‌گوییم این رشد یعنی «از خود گذشته‌گی در مقابل معبود یا گذشتن از انانیت در مقابل پروردگار عالم، برای متصل شدن به او» اما اینها برای چیست؟ برای این است که این پیوند و اتصال به معبود، بیشترین لذت را دارد؛ و اصلاً ما آفریده شده‌ایم تا از خدا لذت ببریم. و این لذت برای انسان، شیرین‌تر از کلّ حیات عالم است.
- حالا که من می‌خواهم به خدا برسم، باید انانیت از بین برود و برای از بین رفتن انانیت من، خدا این سیستم را طراحی کرده است که «بیا به ولیّ من متصل شو، بزرگی و برتری او را بر خودت بپذیر؛ به دلیل اینکه من او را بر تو ترجیح داده‌ام» و وقتی انسان به اینجا می‌رسد که به امر خدا ترجیح ولیّ خدا را بر خودش می‌پذیرد، به اوج پاکی و اوج رهایی از آلودگی انانیت می‌رسد.
- پس فقط بحث ضمانت اجتماعی مطرح نیست؛ بلکه شما اگر بخواهی در خلوت خودت هم توبه کنی، باید به پیغمبر(ص) و امام ضمانت تواضع کنی. امام صادق(ع) می‌فرماید: در بنی اسرائیل اگر کسی از حواریون حضرت عیسی(ع) پس از چهل شب عبادت، به درگاه خداوند دعا می‌کرد و حاجتی می‌خواست، حاجتش برآورده می‌شد. اما یکی از آنها چنین کرد و حاجتش برآورده نشد. لذا نزد عیسی(ع) رفت و شرح حال خودش را گفت. حضرت عیسی(ع) از خدا سؤال کرد و خداوند به او وحی فرستاد و فرمود: او گاهی به برتری تو بر خودش(نسبت به نبوت تو) شک می‌کند. و تا وقتی که او به پاکی نرسیده باشد، من از او قبول نخواهم کرد. بعد از این ماجرا آن شخص توبه کرد و شک خودش را برطرف نمود و خداوند دعای او را قبول کرد(إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ الْبَيْتِ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ كَانُوا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ لَا يَجْتَهُدُ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا دَعَا فَأَجِيبَ وَإِنْ رَجُلًا مِنْهُمْ اجْتَهَدَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ دَعَا فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ فَاتَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَ يَشْكُو إِلَيْهِ... فَدَعَا لَهُ عِيسَى عَ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَبِلَ مِنْهُ وَ صَارَ فِي حَدْ أَهْلِ بَيْتِهِ: کافی ۴۰۰/۲)

دستور خدا باید با مدیریت و واسطهٔ ولیّ خدا ابلاغ شود/ ماجرای عبدالله بن عمروعاص

- برنامه باید دستوری باشد، و این دستور هم باید با مدیریت و واسطهٔ ولیّ خدا ابلاغ شود؛ چه در زندگی فردی چه در زندگی اجتماعی. اصلاً خدا بنا ندارد با کسی مستقیم کار کند! ابلیس هم سر همین موضوع زمین خورد، یعنی وقتی بین او و خدا واسطه‌ای قرار گرفت، او نتوانست تحمل کند و بُرید. لذا وقتی خدا فرمود: «به آدم سجده کن» گفت: من نمی‌توانم!
- شما طبیعتاً عمروعاص را می‌شناسید. او پسری داشت به نام «عبدالله». این شخص، در اوایل عمرش، خیلی بچه‌مشت‌بازی درمی‌آورد! (منظور ما از بچه‌مشت، آدم ظاهراً خوبی است که خوبی‌اش ریشهٔ درستی نداشته باشد) مثلاً او هر روز، روزه می‌گرفت. حتی پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرمود: هر روز روزه بگیر! ولی او می‌گفت: «من نمی‌توانم از این همه ثواب بگذرم!» او در اواخر عمرش، کور شده بود و می‌گفت: ای کاش سفارش پیغمبر(ص) را اجرا می‌کردم که به من می‌فرمود: هر روز روزه بگیر، لااقل یک روز در میان روزه بگیر و الا چشم‌ت کم‌سو می‌شود.
- او کسی بود که در عبادت، کم نمی‌گذاشت ولی می‌خواست بدون مدیریت پیغمبر(ص) دینداری کند. مثلاً وقتی می‌خواست قرآن بخواند، می‌گفت: «من باید هر سه روز، یک‌بار ختم قرآن کنم!»
- تاریخ نشان می‌دهد که او آدم نادان یا ساده‌لوحی هم نبوده، بلکه آدم باهوشی بوده و خیلی از اوقات هم صادقانه سخن می‌گفت. مثلاً وقتی عمروعاص-قبل از جنگ صفین- با پسرهایش مشورت کرد که «من به سمت معاویه بروم یا به سمت امیرالمؤمنین

علی(ع) بروم؟» او به پدرش گفت: «اگر دنیا می‌خواهی به سراغ معاویه برو و اگر آخرت می‌خواهی به سراغ علی(ع) برو!» او در اواخر عمرش می‌گفت: من از عاقبت‌بخیری‌ام خیلی می‌ترسم؛ به‌خاطر اینکه در صفین، مقابل علی بن ابیطالب(ع) قرار گرفتم. (البته او در جنگ صفین، شمشیر نزده بود ولی چون پدرش در کنار معاویه بود، او هم در همان طرف قرار گرفت).

- این آقای عبدالله بن عمرو عاص، یک قصه‌ای را نقل می‌کند و می‌گوید: رسول گرامی اسلام(ص) یک مردی را به ما نشان می‌داد و می‌فرمود: «هر کس می‌خواهد یکی از اهالی بهشت را ببیند، به ایشان نگاه کند» من -که در آن زمان، جوان بودم- سعی کردم در زندگی آن مرد دقت کنم و ببینم که او چه ویژگی خاصی دارد که اهل بهشت است؟ لذا به خانه او رفتم و گفتم: «من با پدرم، دعوایم شده است و او مرا از خانه بیرون انداخته است، اجازه می‌دهی یک مدتی در خانه تو زندگی کنم؟» او هم قبول کرد و من سه روز در خانه او زندگی کردم. و از نزدیک، زندگی و شخصیت او را مطالعه کردم تا ببینم که او چه فرقی با من دارد؟ اما در رفتارها و عبادت‌هایش هیچ چیز خاصی ندیدم و مثل یک آدم معمولی رفتار می‌کرد و عبادت می‌کرد.

- بعد از سه روز به او گفتم: «من با پدرم دعوا نکرده‌ام، بلکه می‌خواستم رفتار تو را ملاحظه کنم و ببینم که تو چه ویژگی خاصی داری که پیغمبر همیشه در مورد تو می‌گوید که یکی از اهالی بهشت هستی؟» او گفت: پیامبر(ص) لطف دارد. ولی من اصرار کردم و با او صحبت کردم تا یک نکته‌ای را متوجه شدم. او گفت: «هر کسی را خدا به او برتری‌ای داده، من برتری او را می‌پذیرم. وقتی خدا او دوست دارد و ترجیحش داده، من هم قبولش می‌کنم.» عبدالله بن عمرو عاص می‌گوید: این همان ویژگی‌ای است که من ندارم. این چیزی است که من طاقتش را ندارم. (كُنَّا يَوْمًا جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَطْلُعُ عَلَيْكُمُ الْآنَ مِنْ هَذَا الْفَجِّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ... فَلَمَّا قَامَ النَّبِيُّ ص تَبِعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ... فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْرِفَ عَمَلَكَ فَلَمْ أَرَكَ تَعْمَلُ عَمَلًا كَثِيرًا فَمَا الَّذِي بَلَغَ بِكَ ذَلِكَ قَالَ مَا هُوَ إِلَّا مَا رَأَيْتَ فَلَمَّا وَلَّيْتُ دَعَانِي فَقَالَ مَا هُوَ إِلَّا مَا رَأَيْتَ غَيْرَ أَنِّي لَا أَجِدُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي نَفْسِي غِشًّا وَلَا حَسَدًا عَلَى خَيْرٍ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ هِيَ الَّتِي بَلَغَتْ بِكَ وَ هِيَ الَّتِي لَا نَطِيقُ؛ مجموعة ورام/ ۱/ ۱۲۷)

- آن مردی که به فرموده پیامبر(ص) اهل بهشت بود، در واقع «ولایت‌پذیر» بوده و ترجیح ولی خدا را پذیرفته بوده، اما عبدالله بن عمرو عاص، این ولایت‌پذیری را نداشته است؛ هرچند اهل نماز و روزه و قرآن خواندن بوده است.

